

RACE & CULTURE

A Story of Humanity Beyond Borders



Ferdinando Frega – Nando the Scribe

Gillettenarrative.com

GILLETTE: نژاد و فرهنگ

زمانی شش ماه در آپارتمانی در لیسبون با آدم‌هایی از ملیت‌های گوناگون زندگی کردم، و امروز، در روزی که برای یادآوری یکی از شوم‌ترین فصل‌های بشریت است — پدیده نژادپرستی — می‌خواهم داستانی شخصی را بگویم که مرا دگرگون کرد.

به آن آپارتمان رسیدم، در دورترین حاشیه لیسبون، یکی از فقیرترین و فرسوده‌ترین محله‌ها، که بیشترش پرتغالی‌زبان بود، با آدم‌هایی از برزیل، آنگولا، سائوتومه، موگادیشو، ماداگاسکار، و چند نفری از خود پرتغال. زبان برایم آشنا نبود، اما در برخی از اصطلاحات عامیانه‌اش گونه‌های گویشی شهر خودم را به یاد می‌آورد — و این حافظه تاریخی که پرتغالی‌ها زمانی سرزمین مرا مستعمره کرده بودند، فقط محتمل نبود، قطعی بود. یک عبارت همیشه مرا به لبخند وامی‌داشت: وقتی به پرتغالی می‌گفتند FOCU MEU — که در گویش کالابریایی همان معنا را دارد.

به همه چیز دقت می‌کردم. Alfonso، Osvaldo، Paolo، Roberto، Antonio، Ramon هر شب برای شام منتظرم بودند. من از همه بزرگتر بودم و آن‌ها داستان‌هایم را می‌خواستند. داستانی که در تاریخ ماند داستان bruschetta، bussetta و busadero بود — سه واژه، سه چیز کاملاً متفاوت — و من با آن بازی می‌کردم، داستان‌هایم را می‌باฟتم، وانمود می‌کردم نمی‌فهمم، عمداً هم‌پوشانی و سوء تفاهم می‌ساختم، و همه آخرش از خنده روده‌بر می‌شدند.

و ادارم می‌کردند داستان‌ها را به پرتغالی بگویم، و در پایان هر کدام یک «vaffanculo» به ایتالیایی‌ها می‌کردم، همچون نوعی رهایی، و همه لبخند می‌زدند. هیچ‌کس هرگز به رنگ پوستم توجه نکرد. من تنها مرد سفیدپوست در میان آن همه رنگ دیگر بودم، اما شب‌ها، که دور هم جمع می‌شدیم، رنگین‌کمانی از شادی و لبخند بودیم.

حتی مراقب بودند وقتی پولی برای خریدن غذا نداشتم چیزی برای خوردن داشته باشم، و این کار را با وقار و ظرافت می‌کردند، و در همان حال به من می‌گفتند که استاد ارتباطاتم، با زن‌ها ناقلا، و کسی که ذهنش را به گنجی بدل کرده تا ببخشد، هرگز نه تا بهره‌کشی کند.

پس، به هر که مرا می‌خواند: جهانی در حرکت این‌گونه است — و وقتی کمتر از همیشه انتظارش را دارید، نامنتظرترین یاری از راه می‌رسد، همان‌گونه که فقط پرتغالی‌ها بلدند ببخشندش.

بدرود دوستان،
Ferdinando